

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه ماعون (جله، هفتم)

نخستین مضمون استادان خت ۱۴/۱/۹۴

برای سلامتی خودتون صلوات بفرستید.

ان شاء الله که میلاد حضرت زهرا (سلام الله) بر شما مبارک باشد. ان شاء الله که بتوانیم همه‌ی شئون انسانی را رعایت کنیم صلوات بفرسید. سال جدید و عید نوروزتان هم به برکت صلوات مبارک باشد.

یک گزارش از بحث‌های قبلی می‌دهیم و بعد جلسه را ادامه می‌دهیم. بحث جلسات گذشته سوره مبارکه ماعون بود و به بهانه سوره مبارکه ماعون افراد مختلف کارهایی را انجام داده بودند.

رویت و فعال شدن رویت، دین و تصدیق و تکذیبش، نماز و سهو در نماز سه محوری که روی آن تمرکز داشته‌ایم. بحث معرفت، ذکر و ولایت، سه مقوله‌ای که می‌شود پیگیری کرد. پایه و اساس هر معرفتی رویت است. پایه و اساس ولایت دین است و پایه زندگی نماز است. وقتی بحث را روی شناخت ببریم، معرفت، ولایت و ذکر مهم می‌شود و وقتی عملیاتی‌اش کنیم رویت، تکذیب و تصدیق دین و نماز مهم می‌شود.

مباحث شناختی سوره: معرفت و ذکر و ولایت هستند.

مباحث عملیاتی سوره: رویت و فعال شدن رویت، دین و تصدیق و تکذیبش هستند.

سوره مبارکه ماعون می‌تواند نقشی عملیاتی به ما دهد. با نقشی عملیاتی در درجه اول خود فرد و در درجه دوم دیگران می‌تواند حرکت کنند.

هر مقدار رویت فعال شود، معرفت فعال می‌شود. سوره این دو موضوع را به اخلاق، تفکر و رفتارهای اجتماعی ارتباط داده است. اگر کسی بخواهد رویت و دین و نمازش را فعال کند باید رفتارهای اجتماعی‌اش درست شود و

با تقویت رفتارهای اجتماعی، دین تقویت می‌شود. این الگویی است که سوره مبارکه ماعون به ما می‌دهد. شروع مسیر از رفتارهای اجتماعی است. این ایده‌ی فوق العاده‌ای است که نشان می‌دهد رفتار بیرونی در عمق وجود انسان موثر است.

اگر بخواهیم به صورت جزئی صحبت کنیم، بحث معرفت و معرفت افزایی، ولایت و ولایت مداری، ذکر و ساختار ذکر مطالب بسیاری دارند.

سوال: چگونه از دین و تصدیق به اخلاق و تفکر اجتماعی رسیدیم؟

پاسخ: تفکر اجتماعی یعنی نحوه تعاملات افراد با هم. اخلاق اجتماعی یعنی نحوه‌ی سلوک بهینه افراد با هم. ارتباط تفکر اجتماعی با دین از آیات سوره برداشت شد. این گونه سهو در نماز با دع یتیم و... مرتبط شد.

هر قدر شناخت نسبت به عمل یا مقدمات عمل بیشتر باشد، عمق و تاثیر آن عمل بیشتر است. این موضوع منجر به این شد که بحث عملیاتی کردن نماز در جامعه مهم شود. که خانم افشار دارند این موضوع را پیگیری می‌کنند.

سوال: از عمل به شناخت می‌رسیم یا از شناخت به عمل می‌رسیم؟

پاسخ: انسان بین شناخت و عمل در رفت و برگشت است. گاهی عمل می‌کند به شناخت می‌رسد و گاهی شناخت پیدا می‌کند و بعد عمل می‌کند. بهترین حالت این که با هم صورت بگیرد. نوعاً در اصلاح فردی و اجتماعی باید از عمل شروع کرد و در مرحله بعد بوسیله معرفت عمق بخشید. نباید به بهانه‌ی کسب معرفت از عمل بازماند. مثل تیزاندازی است. اول باید تیر را پرتاب کنی تا در مراحل بعد نکات تیراندازی را متوجه شوی. اگر بخواهی با شناخت به باید و نبایدهای تیراندازی، به نتیجه بررسی هیچ وقت تیرانداز ماهر نمی‌شوی. شناخت در فضای انتزاعی است. زندگی ما همین طور است. ما فکری‌تریم تا عملی‌تر. شرّ فهمیدن همین است. کسی که عادت دارد همه چیز را بفهمد و بعد عمل کند، عقب می‌افتد. راست گو بشوید تا بفهمید چرا باید راست گفت. باید عمل از شناخت اجمالی شروع بشود و بعد به تفصیل برسد. با همین شناخت اجمالی که از رسول داریم از ایشان تبعیت کنیم تا به تفصیل برسیم. عملیاتی کار کردن و زندگی کردن خیلی خوب است ولی نباید منفک از شناخت شود چون تبدیل به عادت و سطحی‌گرایی می‌شود. جوامع عربی امروزه همه همین‌طورند. سر ساعت نماز می‌خواند ولی راحت می‌شود استثمارش کرد. حکومت پادشاهی را بعنوان حکومت مطلقه الهی قبول می‌کند و اعتراضی نمی‌کند. یزید برایش

می‌شود ولی خدا. خدا برای ساحت علم، عمل گذاشته است. از معجزات دین است که برای ذکر، که توجه محسوب می‌شود، عملیات تعریف کرده است.

بخش بعدی کار خانم خوش اخلاق و آقای چیت چیان بود؛ (نماز و ساختار نماز). ساختار نماز ارتباط بین شناخت و عمل را برقرار می‌کند. انطباق ساختار نماز با ساختار انسان.

بخش بعد ارتباط نماز و ذکر از نظر شاکله و فرم؛ شاکله یعنی این که ذکر چگونه تبدیل می‌شود. فلسفه‌ی رکعات نماز و صورت‌بندی نماز مهم می‌شود. چرا نمازها متفاوتند. ما ذکر نیتی، قیامی، تکبیره‌الاحرامی و ... داریم. هر قدر بیشتر شناخت در این مورد پیدا کنیم به رویت بیشتری می‌رسیم. شکل حضرت زهرا (سلام‌الله) این است که مثل نماز دو رکعتی است که ۱۰۰ سوره توحید و ۱۰۰ سوره قدر دارد. البته ایشان نمازهای متعدد دارند. پس شئونات متعدد دارند. شکل نماز را می‌توان تبدیل به نظام معرفتی کرد. این غیر ساختار نماز است.

یک بخش هم که عملیاتی کردن نماز بود.

بحث صلاه در موجودات: باید بررسی شود ذکر چیست، جریان ذکر چیست و بستر ذکر چیست. به جای واژه ذکر، واژه‌ی امر می‌گذاریم. «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون». شکل یافتن جریان امر در موجودات را بررسی می‌کنیم. نشانه‌ی صحت این نظر این است که در یک مجموعه ذکر را قرار بدهی و تمام آن مجموعه را بازخوانی کنی و درست دریاید.

ذکر از جانب خداست. ذکر تعلقی به مخلوق ندارد. این که من خدا را یاد کردم، کار من نیست. کار خداست. ذاکر ذکر را از خود نمی‌بیند که دچار عجب شود. ذاکر زبان ذکر خداست. اختیار، در اعراض و عدم اعراض است نه در خود ذکر.

ساختار ذکر و نماز یکی نیست. بحث ما شاکله‌شناسی، ساختارشناسی و عملیاتی کردن نماز است. وارد بحث ذکر نشده‌ایم. شاکله‌شناسی، ساختارشناسی و عملیاتی کردن ذکر بحثی جداست.

کار آقای رجبعلی: نمایی از بنای دین. (۵ موضوع نماز، زکات، روزه، حج و ولایت). نماز از بین این ۴ موضوع به عنوان پایه و عمود دین معرفی شده است.

کتاب نماز ۳ فصل دارد.

فصل اول: برپایی خیمه شامل عناوین طهارت، قبله، نیت، قیام، قنوت، تشهد و سلام

فصل دوم: بنای بیت شامل عناوین نماز صبح، ظهر، عصر، مغرب، عشا، میت، آیات، باران و نوافل

فصل سوم: امارت مسجد شامل عناوین نماز جماعت، جمعه و عید

این کتاب بیانی متفاوت است از همان شاکله نماز.

کار شاکله شناسی و ساختارشناسی نماز شناختی است و عملیاتی کردن نماز ناظر به خود جامعه است. در عملیاتی کردن نماز ۳ محور وجود دارد به نام های مقابله با سهو، تربیت توجه و تقویت روابط اجتماعی. دستورالعمل می دهد تا این سه موضوع اتفاق بیفتد. در عملیات جزئیات مهم می شوند.

هر قدر مباحث شناختی عمیق تر شود در حوزه ی عملیات موفق تر می شویم.

این جلسه درباره معرفت و ذکر صحبت می کنیم و اگر فرصت شد بحث ولایت. علم در ساحت انسان به انواع مختلفی جاری می شود. مثلاً ذکر خودش علم است. علم ذکری مسبوق به سابقه نیست. مثل نور است العلم نو یغضفه الله فی قلب ما یشاء. علم های ذکری، الهی، معنوی این طورند. سابقه ندارد و انسان ناگهان روشن می شود.

سوال: برای ما همانطور که علم هایی ذکری اتفاق افتاده گاهی ظلمت هایی هم اتفاق افتاده که مسبوق به سابقه نبوده و هیچ وقت فکرش را هم نمی کردیم که چنین کاری بکنیم. این ظلمت ها چگونه اتفاق می افتند؟

پاسخ: این سوء است نه شرّ. سوء جلوه و انعکاس است که براساس علمی اتفاق می افتد. یعنی علم موجود است ولی بروزش سوء است. سراب هم انعکاس آب است ولی آب نیست. «سولت نفسی» است. ۳۰ - ۴۰ واژه در قرآن هست که علم است. قرائت، فکر، فهم و ... است. علم مطلق در ساحت انسان همه ی این ها را شامل می شود. منتها ما راجع به علم خاص می خواهیم صحبت کنیم که با رویت فعال می شود. بحث ما مطلق علم نیست. بحث ما علمی است که با رویت فعال می شود. معرفت، علمی است که با رویت فعال می شود. هر جا علم وابسته به مشاهده شد، معرفت است.

فرآیند معرفت این طور است که حتماً مشاهده دارد که مشاهده هم با مواجهه و رویارویی اتفاق می افتد. مواجهه، لقاء است. این مواجهه و مشاهده مراتب دارند. هیچ علمی با حس اتفاق نمی افتد. علم از لایه ی خیال به بعد است. این که ما با حسّ سرما را احساس می کنیم علم نیست، اثر یا سیگنال است. علم پیچیده است و بخاطر همین در مورد علم کتابی نداریم. کتاب هایی درباره معرفت هست. ما هم اینجا درباره ی یک بخشی از علم به نام معرفت صحبت می - کنیم. اگر کسی در دایره ی بهیمیت باشد و رسول را ببیند می شود «فَرّت من قسوره» ی سوره مدثر. چون او در حد حیوانات است. می گوید بشری که مثل ما می خورد و می خوابد چگونه رسول خدا می شود. فکر می کند همه ی انسان ها مثل او فقط می خورند و می خوابند. در حالیکه او در دایره ی بهیمیت است نه انسانیت.

بعد مواجهه و مشاهده، انطباق است با معلومات مسبوق. این معلومات در وجود انسان یا مکنون است و یا غیر مکنون. بعد از انطباق هم نوبت تصدیق و تکذیب است. من سوره نمی گویم. معرفت را تعریف می کنیم. وقتی سوره می - گوید که فرد دین را تکذیب می کند یعنی در وجود فرد چیزی بوده که قیامت را با آن انطباق می دهد و تکذیب می کند. در وجود او قیامت هست ولی تکذیبش می کند. در سوره مبارکه یوسف، برادران می گویند «أنتَ یوسف» یعنی این ها یک یوسفی می شناختند که حالا این تصویر را با آن منطبق می کنند. این معرفت است.

معرفت دارای ارکان است و عمود این ارکان، تصدیق است. اگر کسی به معلومات و مکنونات وجودش اعتماد نکند این چرخه ی معرفت در او راه نمی افتد.

این که من کسی را بشناسم عرف و معروف است نه معرفت. می شود که معروف و منکر جابه جا شوند. این کار شیطان است. معرفت اشتباه می شود جهل، اغوا، سحر و ...

مشاهده ای که به تصدیق بیانجامد می شود شهادت یا تشهد. من کاری به نماز ندارم و براساس این چرخه ای که توضیح دادم به شهادت رسیدم. خدا شهادت به الوهیت خودش می دهد یعنی خدا شهادت می دهد به وحدانیت خودش. شهید کسی است که می تواند حق را در مراتب مختلف می بیند و تصدیق می کند. شهید همان صدیق است. خدا شهادت می دهد یعنی این که امکان معرفت را برای انسان فراهم می کند. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ: یعنی من این را که خدایی جز الله نیست به درونم منطبق می کنم و تصدیق می کنم. وقتی بحث أَشْهَدُ و نَشْهَدُ را می گوئیم داریم در نظام معرفتی علم سخن می گوئیم. یعنی حتماً با رخداد و پدیده مواجه شده و حق را در آن به عینه دیده ایم و آن را منطبق

با الوهیت تصدیق کرده‌ایم. این شهود است. هر کسی در درون خودش رجوع کند می‌بیند که اگر دو خدا باشد فساد اتفاق می‌افتد. این در وجود ما مکنون است.

اگر انسان الان در انطباق مشکل دارد بخاطر گزاره‌هایی اشتباهی است که در کودکی و نوجوانی با مکنونات وجودی‌اش در هم آمیخته و باید این عرفیات اشتباه جدا شوند. این گزاره‌های اشتباه اغلال هستند. وقتی به کسی می‌گوییم که این زندگی اشتباه است، می‌گوید مگر غیر این هم امکان دارد. اصلاً تصویری به جز عرف ندارد.

اگر کسی دلش به حال خودش می‌سوزد اولین کاری که باید انجام دهد این است که باید برگردد و گزاره‌های شاهدش را که حکم‌های زندگی‌اش را می‌دهند بررسی کند و با قرآن و رسول منطبق کند. گزاره‌های اشتباهش را دور بیندازد و همه‌ی گزاره‌های منطبق با قرآن و رسول را تصدیق کند.

در زندگی ما مثلاً ۱۰ یا ۲۰ گزاره حاکم است که براساس این گزاره‌ها داریم زندگیمان را رقم می‌زنیم. باید این گزاره‌های مسبوق را تصحیح کنیم و گرنه همین گزاره‌ها می‌شوند محل نفوذ شیطان. این آدم می‌شود شرک الشیطان. یعنی شیطان در او شریک است. شیطان در گزاره‌های وهمی او شریک است. این جا طهارت لازم است. اگر معلومات مسبوق کسی طهارت نداشته باشد هر چه را که انطباق دهد تصدیق و تکذیبش اشتباه است. فطرت ما دچار غبار شده است. باید تکانه شود تا به حالت اول برگردد.

خدا همانطور که نجاست را قرار داد آب را هم برای طهارت قرار داد. کافی است آب را برداری و استفاده کنی. کار به سختی و راحتی‌اش نداشته باشید. همین که می‌شود که همه به طهارت برسند اتفاق بزرگی است. فکر کنید دانشگاهی را به شما معرفی کنند که بورسیه می‌کند، خانه و حقوق و مزایای عالی دارد و صدها امکانات. یک وقت به شما می‌گویند چنین چیزی هست و شما نمی‌توانید وارد شوید. یک وقت می‌گویند که می‌توانید وارد شوید ولی شرطش این است که ۵۰۰ ساعت مطالعه کنید. در این حالت شما سر این ۵۰۰ ساعت مطالعه چانه نمی‌زنید که کمترش کنید. چون همین اذن ورود خودش اتفاق بزرگی است. این حقیقت است که همه می‌توانند بعد از تکلیف به طهارت برسند حتی ولد زنا. حالا شما سر چگونگی‌اش با خدا چانه نزنید. تا فرصت هست گزاره‌های مسبوقتان را ظاهر کنید. خدا را شکر کنید که انسان به جایی می‌رسد که هیچ کس نمی‌تواند بر او سیطره داشته باشد. همه چیز دست خودتان است بدون دخالت پدر و مادر و جامعه و... خدا را شکر که خدا انسان را آزاد آفرید. این مطلب را

شهید مطهری در کتاب گفتارهای معنوی دارند. انسان آزاد است یعنی در بخش پذیرش معلومات مسبوقش چه مکنون و چه غیر مکنون تواند آزادانه انتخاب کند.

معرفت مرتبه دارد و معرفت هر چیزی ارزشش به آن چیز است. ارزش معرفت خدا و رسول، به خدا و رسول است. شیء را در یک کفه بگذارید و معرفتش را در کفه‌ی دیگر تا ببینید آن معرفت چه قدر ارزش دارد و چه قدر باید برایش وقت صرف کرد. تصدیق این که معارف دارای سطح هستند منجر می‌شود به این که انسان در رسیدن به این معارف اولویت‌بندی کند.

فکر کنید که یک ملکی هست که کارهای روزمره ما را استنساخ می‌کند. یعنی از ۲۴ ساعت روز ما برآیند می‌گیرد و می‌گوید این زندگی تو یعنی این که علم دانشگاهی به قرآن اولویت دارد. این کار تو یعنی خدا عادل نیست. این کار تو یعنی قیامت نیست. این مقدار خواب تو یعنی ... و همین‌طور همه‌ی زندگی ما را اسکن کند و یعنی‌هایش را بگوید. این‌طور انسان می‌فهمد که چه زندگی مزخرفی داشته است. اگر ما نسخه‌های ملائکه را ببینیم می‌فهمیم که چطور زندگی کرده‌ایم.

سوال: چطور می‌توانیم این یعنی‌ها را خودمان بفهمیم؟

پاسخ: مثلاً باید بنویسیم که من به میهمانی خانه‌ی عمه‌ام می‌روم. چرا می‌روم؟ چون دوستش دارم، چون مجبورم، چون کار دیگری ندارم و ... باید بدانم چرا این کار را انجام می‌دهم. من راجع به ذکر که صحبت کنم متوجه می‌شود که چطور یعنی‌های زندگیتان را در بیاورید. سیستم زندگی یا متصل به ذکر است یا منقطع از ذکر است. ملائکه ظاهر عمل را نمی‌نویسند بلکه این یعنی‌ها را می‌نویسند. در نتیجه نه کسی که خوب رفتار می‌کند غره می‌شود و نه کسی که توانایی‌های کمتری دارد ناامید می‌شود. مهم فعل انسان است. مثلاً یک نفر بلد نیست خوبی کند و هرکاری می‌کند بقیه خوششان نمی‌آید. خدا باطن عمل را ثبت می‌کند نه اثر ظاهری را. نوع نگارش ملائکه از اعمال ما مثل آیات بهشت و جهنم است. مثلاً کسی به میهمانی با سفره‌های رنگین رفته است می‌نویسند «طعام من زقوم». ولی یک نفر در مجلسی دل مومنی را شاد می‌کند. ملائکه می‌نویسند «طعام من عسل».

برگردان زندگی انسان به سبک رویت ملائکه می‌شود؛ می‌شود صفات جهنم و بهشت. وقتی مرتبه‌ی انسان تغییر می‌کند ملائکه‌اش تغییر می‌کنند.

ساعت دوم

۲ تا سوال پرسیده بودند:

سوال اول: ارزش معرفت هر چیز به اندازه‌ی ارزش آن چیز است، چگونه هر چیزی را ارزش گذاری کنیم؟

پاسخ: ارزش هر چیزی به ارتباط و انتساب آن با خداست و هر قدر قرب آن به خدا نزدیک‌تر باشد ارزش آن هم بیشتر است، انسان معمولی که شما می‌بینید با انسان مومن، کدام ارزشش بیشتر است؟ انسان مومن. در روایات حدّ- گذاری‌هایی برای نسبت اشیاء با خدا هم بیان شده است.

سوال دوم: مقداری راجع به مشاهده و مواجهه هم صحبت کنید؟

پاسخ: یک انسان است. مشاهده‌ها و مواجهه‌های او، انطباق با معلوماتش و تصدیق و تکذیبش.

شهادت دو تکه می‌شود که راجع به آن بعداً صحبت می‌کنیم. گاهی گفته‌ای را تصدیق می‌کنید و بعد مشاهده می‌کنید. شهادت دو طرفه است، گاهی می‌بیند و می‌گوید و گاهی می‌گوید و می‌بیند.

وقتی که سیر زندگی انسان اینطوری باشد: هرگاه معلومات در وجود انسان حکم و تثبیت شود (چون هر علمی به اینجا راه پیدا نمی‌کند) نامش قرائت است. چرخه وقتی شروع به حرکت می‌کند، معلومات بخشی از وجودش می‌شود. در واقع جزء شاکله‌ی وجودی می‌شود.

قرائت: علمی که در انسان به واسطه‌ی مشاهده و تصدیق به وجود آمده و تثبیت شده است. قرائت به هر علمی گفته نمی‌شود و باید این زنجیره کامل شده باشد.

در واقع اگر این قسمت معلومات کار کند بقیه‌ی چرخه به خوبی کار می‌کند، معلومات تعقل انسان است و اگر صحیح بشود چرخه درست کار می‌کند، این قسمت محل طهارت و نبض طهارت انسان است و جایگاه طهارت انسان انطباق با معلومات است.

در واقع ما گزاره‌ی صحیح را می‌دانیم ولی یک گزاره‌ی دیگری روی آن را می‌گیرد، یعنی می‌داند که غیبت بد است ولی می‌گوید که باید او بفهمد و من مجوز غیبت کردن را دارم؛ یا می‌گوید که می‌دانم درست است ولی دست خودم نبود و نمی‌دانم که چرا نمی‌توانم.

نقص در معرفت منجر به نقص در عمل می‌شود.

کسی می‌گفت که ما مشکل فلان را داریم و به واسطه‌ی این مشکل با یک سری افراد درگیری داریم، و ما نمی‌توانیم مشکل را رفع کنیم، اگر این مشکل حل شود طبیعتاً درگیری هم حل می‌شود ولی حل نمی‌شود و درگیری تمام نمی‌شود، جواب این است که شما که این مشکل را دارید برای حلش چه کارهایی می‌توانید انجام دهید؟ می‌گوید که هزار مانع در این مشکل است و من نهایتاً ۲ تا را می‌توانم تغییر دهم ولی ۹۹۸ تای دیگر آن از دستم خارج است. به او می‌گوییم که همین مقدار هم تلاش کن و تغییر بده. کمترین میزان تغییر (دو هزارم)، باز هم بیشترین میزان تغییر در نسبت خودش است.

وقتی که این کار را کردید می‌فهمید که این کمترین مقدار مفتاح است، کلید نسبت به خانه یک ده هزارم خانه است و این تغییر کوچک مفتاح می‌شود و همه‌ی تغییرات مثل همین است.

انّ الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما به انفسهم یعنی خدا منتظر کوچک‌ترین تغییر است.

البته من به استقراء فهمیدم که تغییر کوچک حتماً تغییرات بزرگتری را خواهد داشت.

و هر تغییری اگر تغییر باشد؟ تغییر است، حداقل به همان اندازه تغییر است. ولی با رحمت الهی اگر آن تغییر حسنه باشد، ۱۰ برابر تغییر است «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها...».

شما سهم خودت را انجام بده، خدا سهم خودش را انجام می‌دهد.

در نوع زندگی انسان اگر بگوییم ۱ میلیون پارامتر در زندگی وجود دارد و انسان ۱ پارامتر را می‌تواند تغییر دهد، باید شروع کند.

تغییر چیست؟

یک نفر می‌رود پیش پزشک که دلم درد می‌کند، می‌گوید غذا چه می‌خوری؟ می‌گوید سیر غذایم این است. می‌گوید لیبیات را حذف کن. در این مثال حذف لیبیات تغییر است.

تبدیل شدن یک کار به حسنه، فرایند خاص خودش را دارد که در کتاب فرآیندشناسی حُسن آمده است.

خیر با حسنه متفاوت است، اینکه لابیات را حذف کنی خیر است و از شرّ در امان مانده‌ای ولی برای رسیدن به حسنه و ۱۰ حسنه‌ی آن نیازمند طیّ فرآیند است.

یکی از مهم‌ترین موضوعات در معرفت: تغییر وضعیت و انتقال است. چرا؟ به خاطر بحث مواجهه و مشاهده. چون تعداد مشاهداتش باید زیاد شود.

مثلا فردی که مشکل اقتصادی دارد باید مشاهدات را بیشتر کند، شغل‌های مختلف و قشرهای مختلف را ببیند. خیلی مواقع سبک زندگی‌های دیگر را باید ببینید. خیلی وقت‌ها انسان فکر می‌کند بدبخت‌ترین آدم است چون بقیه‌ی افراد بدبخت را ندیده است.

مثلا در ذهنتان تصور کنید که در خانه‌ی کسی ۳ معلول باشد که دولت ۵۰ میلیون وام بلاعوض بدهد، شنیدن این اخبار جالب است، مثلا فلان تعداد در کشور مشکل فلان دارند... . مثلا بچه که بودیم باید یک هفته می‌رفتیم قسمت‌های فقیرنشین شهر، یک هفته می‌رفتیم خانه سالمندان و برایمان جالب بود که محدودیت‌های خانه دیگر محدودیت نبود.

تغییر وضعیت و انتقال موجب مشاهده و مواجهه‌های مختلف است. این بحث را با نماز می‌خواهیم ارتباط دهیم، که ما اول در حالت تکبیر هستیم و بعد از آن رکوع و سجده و قیام و... . نماز تغییر است. در نماز با رکوع و سجده مواجه پیدا می‌کنیم.

بحث انطباق

انطباق حتما باید با یک حقیقتی صورت بگیرد که ما راجع به این حقیقت حرف داریم که در این انطباق، اصلش روی یک مدل مشاهده‌ی توجهی می‌نشیند.

مشکلات وقتی است که خود را در حوزه‌ی مشکلات می‌بینید و در آن فیکس می‌شوید و تغییر نمی‌کنید و مشاهدات و مواجهاتتان را برای حل مشکل گسترش نمی‌دهید. این‌ها را می‌توان کاملا ریز برای تغییر وضعیت راهبره‌ایی بیان کرد. اگر انطباق با غیر حقیقت باشد، بقیه‌ی چرخه خراب می‌شود.

در حقیقت ما جلوه‌های مختلف داریم که باید با احسن منطبق باشد. حقیقت یکی بیشتر نیست ولی گاهی حقایق وجود دارد که باید احسن آن انتخاب شود مثلا کسی که می‌خواست جبهه برود و رضایت پدر و مادر برای جبهه

یک حکم بود و حکم ولیّ یک حقیّ بود که بالادست رضایت پدر و مادر بود. در انطباق چنین است و یکی بالادست دیگری است. وقتی حقّ بالاتری باشد دیگر پایین دست آن حقّ نمی‌شود و البته از کسی که تمرد و اعراض می‌کند وضعش بهتر است.

نکته: کسی که در صدد تعلیم است باید مراتب افراد را در نظر بگیرد زیرا اگر کسی حقایق را بالاتر از ظرفیت خود دریافت کند موجب اختلالش می‌شود.

اگر سرعت تحولات زیاد شود و انطباق با حقایق انجام نگیرد بسیار مشکل‌زا می‌شود.

کار رسانه این است که سرعت تحولات و تغییرات را زیاد می‌کند که در تطبیق با حقایق کم می‌آورد حتی آن‌هایی که به درجات بالایی از علم هم رسیده‌اند نمی‌توانند مراتب حقیقت را محرز کنند و بسیاری از علما و دانشمندان دچار مشکل می‌شوند.

اگر کسی می‌تواند سرعت تغییرات را مدیریت کند خوب است ولی عموماً به جای اینکه ترمز را بکشند خودشان هم پایشان را روی گاز می‌گذارند.

موضوع کتابخوانی، موضوع علم به حقایق، موضوع توجه به قوانین باید به شدت در حالت‌های مختلف متنوع و زیاد شود. تا انطباق با حقایق و فهم آن در جامعه بیشتر شود.

اگر سرعت تغییرات بیشتر از تبیین حقایق در جامعه باشد این مشکل آفرین می‌شود.

من اخیراً یک شعاری برای خودم دارم: از هر چیزی که تعجب کردی از برعکسش تعجب کن.

مثلاً من فکر می‌کنم که چرا مردم انقلاب و دین را رها کرده‌اند ولی بیایم فکر کنیم که چه شده که من دیندار مانده‌ام و این تعجب‌آورتر است.

شما می‌گویید با وضعیت جامعه چه کنیم؟ می‌گوییم که تغییر و انتقال لازمه‌ی حرکت جامعه است و انطباق با حقایق بسیار مهم می‌شود. شما باید بپذیرید که مواجهه و مشاهده‌ها باید متناسب با سنّ افراد باشد، برای مطالعه‌ی یک کتاب باید ببینی که متناسب با سنّان هست یا نه؟!

ما کفّ نفس نداریم؛ نپذیرفتیم که مواجه و مشاهده به طبع انسان وابسته است و برخی کلاس‌ها و اخبار و حرف‌ها به درد من نمی‌خورد. به شدت و به صورت مفرط دچار خودآزاری هستیم. مثل این است که شما وارد یک بیمارستان سوانح و سوختگی شوید و حالتان بد می‌شود، خب چرا می‌روی؟

علت اینکه خیلی از احکام در اینجا آمده است منع مشاهده و مواجه با چیزی است که برایش ضرر دارد. البته گاهی مجبور می‌شوی که بروی که مشکل ندارد.

خیلی از مشکلات ما به خاطر این است که آنچه که می‌بینیم با آن چه که می‌دانیم انطباق ندارد، و باید قسمت دانسته‌های ما سنگینی کند.

چند حالت داریم:

(۱) مشاهده قبل از علم باشد: عملی می‌شود که صالح نیست.

(۲) مشاهده همزمان با علم باشد: نیاز به سرعت داریم که به عمل صالح برسیم.

(۳) علم بالاتر از مشاهده باشد: برخورد کردن با محیط و تغییرات راحت می‌شود.

یعنی نباید غافلگیر شد. مثل مادران شهید که قبل از شهادت فرزندشان علم به حقیقت را در خود را پرورش می‌دادند. ذخیره‌ی علم اگر قبل ابتهائات قوی نباشد، موقع ابتلا فرد، کم می‌آورد.

مثلا برای کسی مشکلی پیش می‌آید و پیش امام صادق (علیه السلام) می‌رود که ایشان می‌گویند اگر روزانه ۱۱ قل هو الله بخوانید از آفت در امان می‌مانید، پس من خواندم و اگر اتفاقی برایم افتاد دیگر آفت نیست. یا مثلا حرز داشته باشید که از سحر و چشم زخم در امان می‌مانید پس من اگر اتفاقی برایم افتاد دیگر سحر نیست و چیز دیگری است. وقتی که در این سیر، انطباق با حقیقت درست اتفاق می‌افتد از قرائت و قیام به سلام می‌رسد.

گفتند که هر کسی که زیر قبه‌ی امام حسین (علیه السلام) دعا کند دعایش مستجاب است، شما می‌گویید که من ندیدم؛ خب بالاخره روزی خواهید دید.

دعا مستجاب می‌شود: آن نیازی که خالص است، ممکن است که صورت مساله سرچایش باشد ولی بدانید که به ازای آن همه‌ی خیراتی که فوت شده بود به شما داده شد و این قسمت نیاز به یقین دارد.

وقتی می‌گوییم تصدیق حقایق، این تصدیق واقعی است و صوری نیست. مثلاً حقیقت این است که و من یتق الله يجعل له مخرجا..... باید نگران تقوایتان باشید و نه اینکه گیر خروج از مشکل. باید مراقب خودت باشی.

گاهی انسان باید بنشیند و برای خودش بنویسد که من تصدیق کردم که و من یتق الله يجعل له مخرجا... و این یعنی شهادت. من شهادت می‌دهم یعنی تصدیق می‌کنم و اگر خودم در این مساله باشم تقوا پیشه می‌کنم. مثلاً کودک می‌داند و شهادت می‌دهد که اگر ابروی پدر به فلان شکل و حالت در آید خبری از پفک نخواهد بود. از شما تقوای معصوم را نخواستند بلکه تقوای در حدّ خودتان را خواسته‌اند.

سلام وقتی است که علم و تصدیق و مشاهده با هم هماهنگ باشد.

(۱) مواجه و مشاهده و تغییر

(۲) تصدیق حقایق

(۳) تکرار

(۳) تکرار

مثلاً شما مرتب در یک راه پله راه می‌روید. تکرار اگر نباشد مشاهدات و حقایق جریان پیدا نمی‌کند، اسمش تکرار است ولی مثل شب و روز در جریان است. مثلاً وقتی نماز می‌خوانید ۴ رکعت می‌خوانید که تکرار یک رکعت است.

«این تخته سفید است». شما یک‌بار این را می‌خوانید و برداشت می‌کنید. «این تخته سفید نیست». یک برداشت دیگر می‌کنید.

در اثر تکرار، تمرکز و مرور بر این است که برایتان، علم حاصل می‌شود و این در همه‌جا صدق می‌کند حتی در موارد منفی. مثلاً این انسان با من بد است، یعنی با من خوب نیست، یعنی انسانی که با من خوب نیست یعنی این و از دوستش یک گول بی‌شاخ و دم درست می‌کند زیرا زیاد او را از جهت منفی مرور می‌کند.

در روان‌شناسی این تکرار را در جایی که نباید باشد نشخوار فکری یا وسواس فکری می‌گویند.

این تکرار منشاء علم است. حتی در تکرار با تغییر لحن هم می‌توان به علم رسید. مثلاً انسان، انسان است. با دو لحن خوانده شود یعنی یک‌بار انسان عظمت دارد و یک‌بار به گونه‌ای بگوید که انسان بدبخت است.

این‌ها حمل اولیه است. یعنی کارکرد این، این است.

ذلک یعنی این، این است که ای تو، نگاهش کن!!! ذلک خودش خیلی معنا دارد: ای تو! این، این است!

هر کلمه‌ای در عالم جمله است، به اعتبار حمل اولیه. همه‌ی اشیاء از طریق حمل هُوَ هُوَ با ما حرف می‌زنند و کارکردشان را به ما می‌گویند. مثلاً من گیاهم و چنین هستم. حمل هُوَ، هُوَ را حمل شایع می‌گویند. اما علم بالاخص وقتی که به سمت بداهت می‌رود به سمت حمل هُوَ، هُوَ می‌رود. خودش می‌شناسد.

انسان اگر خواست به صورت بدیهی حرف بزند کسی دور و برش نمی‌ماند زیرا همه بدیهیات را می‌فهمند ولی این را تمرین کنید که یک زمانی بدیهی حرف بزنید، دنیای بسیار جالبی است.

هر علمی که در انسان وجود دارد میزان ارزشش، به میزان اتصالش به بدیهیات است. علم‌های قطعی یقینی به صورت حمل اولیه هستند.

کتاب دکتر شریعتی که فاطمه فاطمه است، اینگونه است که فاطمه هیچکس دیگر نیست و این حمل اولیه است. و فاطمه، فاطمه است او در پس حمل‌های اولیه‌ی زیادی است. او با فاطمه، فاطمه است شروع کرد ولی بعد به فاطمه، فاطمه است دیگری رسید که با هم خیلی فرق دارند.

مثلاً عالمی می‌گوید که انسان می‌گوید: خدا خداست، آخر عمرش هم می‌گوید خدا خداست که این دو با هم بسیار متفاوت است. تکرار سبب تفصیلی شدن علم و معرفت است. اگر این تکرار بدون غایت و دلیل شد می‌شود لغو و عبث و لهُو و... و می‌شود سهو. سهو یعنی نوعی تکرار بدون غایت..... سهو از همه‌ی این‌ها اعم‌تر است. یعنی بدون توجه بودن. ساهون یعنی اینکه کسی نماز می‌خواند و نمی‌فهمد که رکعت اول بود، یا رکعت دوم بود یا... و نمازش تمام می‌شود. ذکر رکوع و سجده‌اش تکرار می‌شود ولی غایت ندارد.

تمرین:

هر حمل اولیه را به حمل شایع و به حمل اولیه برسانید.

۷ سال دوم سنّ عبودیت و اتفاقاً تفکر است. چگونه این دو صفت ظاهراً متضاد با هم است؟ ما به بچه‌هایمان باید یاد دهیم که هر چیزی، چیزی است و احکامی دارد که باید احکام آن را رعایت کند. هر چیزی، خودش است و باید احکامش را رعایت کند و تو فقط باید بدانی که چه چیز، چه چیز است که احکامش را رعایت کنی. مثلاً گل، گل است و متناسب با معده و روده‌ی انسان نیست و گل غذا نیست، گل است. این‌ها حمل اولیه است.

این هم دست است، دست، دست است، باید اینگونه غذا بخوری، بعد از حمل اولیه می‌آییم روی کارکرد. وقتی کسی دستش گلی شد و خواست غذا بخورد خودش می‌فهمد که چه کند. بعد شدن این نیست که گوشش را بگیرند. حالا باید بُرد این فهم را زیاد کرد.

آموزش دفعی نیست، تدریجی است. بعدش می‌فهمد که تنبلی یعنی چه؟ بعدش نظم را می‌فهمد.

نظم یک مولفه‌ی تربیتی و مواجه‌ای و مشاهده‌ای است و باید ببیند و تبعاتش را حس کند و بعد بایدش را در خودش ایجاد کند، و بعد از اینکه کودک‌کتان پزشک شد می‌آید به شما می‌گوید گل، گل است و گل ممکن است خوردنش سرطان‌زا باشد و... .

در نتیجه این دو حمل کاملاً متفاوت است با اینکه ظاهر یکسان دارد. الان وقتی از معرفت سخن می‌گویید، از تغییر وضعیت انسان برای دریافت حقایق است. وقتی از ذکر سخن گفته شود از نزول حقیقت در انسان سخن می‌گوید. تصویری را از پایین به بالا نگاه کنید معرفت است و تصویری که از بالا به پایین دیده شود ذکر است.

در زیارت جامعه کبیره گاهی از بالا به پایین می‌آید و گاهی ائمه (علیهم‌السلام) را از پایین به بالا می‌بیند که می‌شود معدن علم و

کار معرفت این است که تا زمانی که شما نتوانید موضوعی را از ابعاد مختلف بررسی کنید به معرفت آن موضوع نائل نمی‌شوید.

مثلا هو الله، که مرتب فضا تغییر می کند: الملك، القدوس، العزيز... که ابعاد مختلفی از خدا را برای انسان باز می کند. همه ی علوم بدون هیچ کم و کسری از «لا اله الا هو» یا «لا اله الا انت» یا «لا اله الا انا» نشات گرفته است، منتها در جاهای مختلف بخش های مختلف گرفته شده است.

ممکن است که کسی به مرحله ی تصدیق برسد ولی تکرارش سهو باشد، مثلا وقتی در کشتی است خدا را با اخلاص می خواند ولی وقتی به خشکی رسید اعراض می کند. علت تکرار همین است که قرار گرفتن در فرآیند است. شما نمی توانید با یک بار تصدیق به تثبیت برسید.

شهادت به توحید اولین و آخرین سخن یک انسان موحد است و کلیه ی علوم از اسماء الهی ریزش یافته است.

روایتی از امیرالمومنین (علیه السلام) است که موذن اذان می گفت و امام (علیه السلام) گریه می کرد که از ایشان پرسیدند که چه چیز را می دانید و ایشان شروع کردند به اینکه الله اکبر اول چه می گوید، الله اکبر دوم چه و سوم و چهارم چگونه است؟! در توحید صدوق باب اذان و اقامه است. با اینکه چنین تفصیلی داشتند ولی در نهایت «لا اله الا هو» می گوید.

راوی می گوید که حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) در یک روز هزار رکعت نماز می خواند و در کارش به حضرت علی (علیه السلام) تأسی می کرد، و حضرت ۵۰۰ درخت خرما کاشت (درخت نخل هم کاشتنش سخت است زیرا باید بگذارند بچه زاشود. دانه زاش نیست) و پای هر نخلی دو رکعت نماز خواند.

این گزارش یک شب امیرالمومنین (علیه السلام) است. نخل زمین می خواهد، چاه می خواهد، عرصه می خواهد. این انسان اینقدر ورودی و خروجی اش زیاد است که باید هزار رکعت بخواند و تغییر و انتقال کند.

روایت در اصول کافی بود که فلانی اگر شب جمعه نبود علم ما تمام می شد. این نیاز است. انسان به وسیله ی یک تکرار غایتمند است که می تواند چنین کند.

ما خوب یاد گرفته ایم که مائه مره....

اگر کسی می گوید سبحان الله و ۴ بار می گوید، این ها با هم متفاوت است. اگر رکعت هزارم با رکعت اول یکی باشد که سهو است. اگر می گویند دائم در نمازند یعنی یک نخل که می کاشته، یک نماز خوانده است، یعنی اگر

بگویند که اینجا امیرالمومنین (علیه السلام) نخل کاشته است بدانید که آنجا قدمگاه امیرالمومنین (علیه السلام) است. روزی همه‌ی این‌ها مشخص خواهد شد. این‌ها را نمی‌شود عمومی گفت.

روای می‌گوید این که هزار رکعت می‌خوانده پس چطور به بچه‌هایش می‌رسیده است؟ (شنونده باید عاقل باشد) روای گفت که چرا این آقا کم بچه دارد؟ بعد به او می‌گویند که باید تعجب کنی که چرا اصلاً بچه داشته است؟ کم بچه داشتن هم در بستر خودشان است.

انقلاب هر یک از ائمه در زمان خودشان بی‌نظیر بود.

نکته: امام ما هر جایی که می‌رسیده است برای دستیابی به حقایق نماز می‌خوانده است، هر کسی که میل دستیابی به حقایق را دارد نماز بخواند، اگر نافله را نرسید بخواند به خاطرش احساس کمبود کند و استغفار کند.

ما یک سری وظایف قطعی حتمی داریم مثل همسری و پدری و وظیفه‌ی قطعی ما علم‌آموزی است که مشخص است. یک سری وظایف دیگری داریم که زیاد مهم نیست. پس بیاید ۱۷ رکعت نماز را به جای ۱۰۰۰ رکعت نماز بخواند و حسّ نیاز در انسان تقویت شود همان اثر را می‌بخشد.

ما الان صحبت‌مان انجام یک عمل نیست بلکه فعال شدن یک فعل در انسان است یعنی کار خیری به نیابت از نماز خواندن انجام دهیم.

اگر کسی در گزاره‌های عقلی‌ش تغییر باشد و بفهمد که صلوات اولش با آخرش باید متفاوت باشد این خوب است و اثر دارد ولی اگر این تعریف را در ذهنش نداشته باشد و به قصد تکرار صرف باشد این دیگر اثری ندارد. به ذهن فرد بر می‌گردد.

تکرار اگر در حوزه‌ی سطحی‌نگری بیفتد موجب فوت شدن وظایف می‌شود. تکرارهای لغو خودشان مانعی برای حقایق می‌شود.

سفر عتبات که رفته بودیم، یکی از اتفاقاتی که می‌افتد زمانی که زیاد مقدر می‌شود که برود حس تکراری به او دست می‌دهد و در صورتی هم که زیاد بماند تکرار می‌شود. مثلاً من از امام حسین (علیه السلام) یک سری حاجت می‌خواستم یا به ذکر مصائب‌شان پرداختم که دفعات بعد هم این حالات می‌شود.

باید در هر آمد و رفتی داد و ستدی اتفاق بیفتد، این تکرار می‌شود غایتمند شدن، از تکرار صرف خارج می‌شود. تکرار صرف ملال‌آور است و رضایت‌بخش نیست.

تکرار غایتمند احساس رضایت بخشی دارد، در آن داد و ستدی اتفاق می‌افتد، شما باید یک حرفی برای گفتن داشته باشید و یک نیازی داشته باشید که رفع نیاز کنند.

شما فکر کنید که کسی نزد امام (علیه السلام) برود و بگوید که من آمده‌ام که کل قرآن را در محضر شما بفهمم و شروع کند: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله یعنی چه و تا آخر قرآن برود و واقعا نیاز داشته باشد تا رفع نیاز شود.

ذکر مثل معصوم عمل می‌کند و شخصیت دارد، و رجوع شما به ذکر مثل رجوع شما به امام است. ببینید شما یک پایگاه رجوع دارید که ممکن است معصوم باشد، به میزان نیاز از آن پایگاه رفع نیاز دریافت می‌کند. اگر رجوع و نیاز نباشد اشکال ایجاد می‌شود. رجوع به ذکر یا به امام (علیه السلام) یا به نماز می‌تواند باشد.

شما یک نظام معرفتی ایجاد می‌کنید با رفت و برگشت که درش نوبت، نوبت است. باید همیشه داد و ستد باشد. شما ۴ تا زیارت رفتید با ۳ تا زیارت متفاوت می‌شود و حقایق را باید ذره ذره و تکه تکه دریافت کرد. اجابت دعا در امامزاده‌ها نوعا تدریجی است و دفعی نیست. ممکن است که مریضی دفعی شفا یابد ولی به طور کلی نه.

نکته: از نیازهایمان پاسداری کنیم. آن‌ها را به مأمون درستی بسپاریم. نیازها خریدنی هستند، هر قدر بیشتر دارای قدری بیشتر... نگران رفع نیازتان نباشید، نگران مراقبت از نیازتان باشید.

روایت:

* از امام صادق: للصلاة اربعة آلاف باب^۱.

برای نماز ۴ هزار باب دارد. ۴ هزار جهت دارد. سرزمین‌های قدیم در داشت. یعنی ۴ هزار در داشته است.

* الصلاة خير موضوع؛ فمن شاء استقلّ و من شاء استكثر^۲.

^۱. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص: ۲۷۲

^۲ مناجات الهيات حضرت أمير عليه السلام و ما نزل من القرآن في علي عليه السلام، مقدمه، ص: ۳۶

نماز بهترین موضوعی است که خدا وضع کرده است و کمش زیاد است. هرکسی می‌خواهد به کمش رضایت دهد و اگر می‌خواهد ۱۰۰۰ رکعتش را انجام دهد.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات